

ناگفته هاي ساليان

گفتگو درباره سازمان مجاهدين خلق ايران

با

مهدي ابريشمچي و محمدعلي جابريزاده

كاظم مصطفىوي

توضیحی نه چندان ضروری

سلسله موی دوست، حلقه دام بلاست
هر که در این حلقه نیست، فارغ از این ماجراست
در آستانه سالروز چهلمین سالروز بنیانگذاری سازمان مجاهدین با
دو تن از مسئولان قدیمی سازمان به یک گفتگوی تلویزیونی نشستیم.
هدفم از این گفتگو بیشتر شنیدن «ناگفته های سالیان» بود. آن هم
از زبان کسانی که خودشان نه تنها دست اندرکار بسیاری از قضایا
بوده اند که در جریان فراز و نشیبهای بسیار سازمان تجربه ها
اندوخته اند و به ظرایف و نکاتی آگاهند که طی سالیان به دلایل
مختلف مکتوم مانده است. طرف های صحبتیم برادرانم مهدی
ابریشمچی و محمدعلی جابرزاده بودند. کسانی که در سمت
آموزگاری من قرار داشته و دارند و من خود همواره از آنها آموخته
ام و دینهای بسیاری به آنها دارم.
این گفتگو، بسیار طولانی بود. دوست می داشتم که آن را به تمامی
پیاده کرده و به عنوان یک متن آموزشی در اختیار دوستان قرار می
دادم. اما به هر دلیل نشد. این مقدارش را میسر شد که ملاحظه
می کنید

با تشکر - کاظم مصطفوی

ناگفته‌های سالیان

با تشکر از شما آقای ابریشمچی و آقای جابرزاده اولین سؤالم را از آقای ابریشمچی شروع می‌کنم.

این یک واقعیت اثبات شده است که مجاهدین در ادامه مبارزه‌شان برای کسب آزادی و اصول و پایبندی به اصولشان بی‌نهایت مقید و معتقد و متعهد و مسئول هستند. شما دلیل این مسأله را در چه می‌بینید؟

ابریشمچی: من فکر می‌کنم در مورد هرچیز مجاهدین بشود شک کرد، چه سازمانشان و چه اعضا و افراد این تشکیلات و حتی هوادارانشان، در این (واقعیت که گفتید) نمی‌شود تردیدی کرد، تاریخچه سازمان، مبارزات سازمان، فراز و نشیبهایی که از سر گذرانده همه و همه نشان داده‌اند که این سازمان در راه آرمانهایش به خصوص مسأله آزادی تا کجا وفادار، صادق، پابرجا و استوار است و از آن چیزی که به منافع مردم برمی‌گردد کوتاه نمی‌آید. البته رسیدن به چنین نقطه‌یی بعد از این سالهای متمادی امر قابل توجهی هست. باز هم جای تردید نیست که عوامل خیلی زیادی دست‌اندرکار رساندن سازمان ما به چنین نقطه‌یی بودند، برخورداری از آرمان واقعگرایانه، اسلام انقلابی، خطوط سیاسی روشن، داشتن عناصر صدیق و فداکار حرفه‌یی، داشتن

همه اینها طبعاً عواملی بودند که دخالت داشتند. اما این پابرجایی، این صداقت در رفتار، و این پایمردی در راه رسیدن به هدف، مقدم بر هر چیز ناشی از آن نطفه پاک و طیب و طاهری است که در بدو تأسیس سازمان توسط حنیف کبیر و یارانش وجود داشت. در تمام سالهای حیات سازمان تا به امروز، یعنی از شهریور 1344 تا امروز که به جشن چهل سالگی آن نشستیم این نطفه طیب و طاهر موتور محرک و راهنمای عمل همه مجاهدین بوده است. نیت، خواست و انگیزه بنیانگذاران ما از همان آغاز، پاک و پاکیزه و به دور از فرصت طلبیهای سیاسی و شطه‌های منافع شخصی و فردی بوده است. به عبارت دیگر آنها در راهی که آغاز کردند به غایت صادق بودند. به قول قرآن، کلمه طیبه مثل کلمه طیبه کسب‌شده طیبه، اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین به اذن ربها و یضرب الله امثال للناس لعلهم یتذکرون، مثال کلمه پاکیزه در هر دوره ای از تاریخ تکامل انسان، در هر مرحله‌ی، و برای هر مردمی، درخت تناوری است که ریشه در اعماق تاریخ، ریشه در قلب و ضمیر خلق و مردم دارد و بعد رشد می‌کند و شکوفا می‌شود و متناسب با شرایط جدید میوه‌ها و بار و بر جدید می‌دهد. همانطور که ما می‌بینیم سازمان مجاهدین در هر دوره توانسته پاسخی باشد برای مشکلات و مسائل آن دوره، چرا؟ به چه دلیل؟ به دلیل این که آن نطفه‌ی که محمد حنیف‌نژاد و یارانش در 15 شهریور سال 1344 کاشتند نطفه پاک و پاکیزه‌ی بوده است و بعد این ادامه پیدا کرده و جلو آمده است. و فکر می‌کنم

این راز رازهاست برای سازمان ما. ببینید ما در سازمان کلمات را به تصادف انتخاب نمی کنیم. پشت هر کلمه انبوهی تجربه، انبوهی معنا خوابیده است، مثلاً شما دیده اید که ما تأکید داریم برادرمان مسعود را در موضع رهبری مقاومت همیشه با کلمه پاکباز بنامیم، چرا؟ چون عنصر اصلی و اساسی حرکت مسعود در تداوم راه حنیف قبل از هر چیز همان پاکی و پاکیزگی و صداقت اولیه است، و الا باور کنید با هوشیاری و ذکاوت سیاسی صرف نمی شد راه را پیدا کرد، نمی شد راه را ادامه داد. چگونه می شود هرگامی را به روشنی برداشت و بعد گامهای بعدی را و در ادامه نسل مجاهد و این مقاومت را برای ورود به مرحله دیگری آماده کرد؟ باور کنید عنصر اصلی قبل از هر چیز، عنصر پاکبازی است. به همین دلیل مجاهدین در درون سازمانشان اصالت را همواره به عنصر صداقت می دهند، به عنصر تقوا می دهند، به قول خودشان به عنصر ایدئولوژیک در مقابل سایر صلاحیتها می دهند. چون تجربه نشان داده است که این طوری سازمان پایدارتر است، سالم تر است، استوارتر است. من کاملاً یادم هست که پیش از دستگیری در زمان شاه اولین آموزشهای سازمانی خودم در سال 1348 همین مسأله بود، به همه ما با استفاده از کلامی از حضرت علی این درس را می دادند که عنصر تقوا را بر هر چیز دیگری مقدم بداریم. علی علیه السلام گفته بود: ذمتی بما اقول رهینه و انا بهی ذهی ان من صرحت له العبر اما بین یدیه من المثالات هجزته التقوا ان توهمو الشبهات. وقتی می خواستیم تجربه اندوزی را برای کسب صلاحیت و پیدا کردن

دانش و اندیشه و علم مبارزه شروع بکنیم می گفتند درست است که باید تجارب را فرا گرفت ولی تجارب، وقتی انسان را از افتادن در شبهات باز می دارد که مبتنی بر تقوا باشد. هجرت‌التقوا ان توهمو الشبهات این راز و رمز پیروزی ماست، راز و رمز ماندگاری و راز و رمز این که الان شما می بینید که مجاهدین چه به صفت سازمانشان و چه به صفت تک تک افرادشان همیشه عناصری هستند قابل اتکا و پایدار و کوشا در راهشان.

آقای جابرزاده! علاوه بر صداقت که هسته اصلی و اولیه و دلیل اصلی ادامه حیات مجاهدین طی این چهل سال هست آیا شما عوامل دیگری را در زندگی تشکیلاتی و سیاسی مجاهدین می شناسید؟

جابرزاده: بله هم چنان که مهدی هم اشاره کرد بدون موضعگیری صادقانه دستاورد و پیروزی محقق نخواهد شد. صداقت در واقع همان گوهر متعالی انسانی در مبارزه و انقلاب، است. اما هم چنان که می دانید، بسیاری مسائل دیگر هم هست که لازمه پیشرفت و پیروزی و به دست آوردن و تحقق بخشیدن به اهداف و آرمانهای انقلابی است. اگر بخواهم خلاصه بگویم ما به طور اساسی هم نیازمند تئوری انقلابی هستیم و هم تشکیلات انقلابی. رزمندگان آزادی، یعنی انقلابیونی که می خواهند جامعه را به سمت مناسبات عادلانه، و دموکراتیک و آزاد هدایت کنند نیازمند یک تئوری انقلابی هستند. البته ایمان و اعتقاد

برای پیشبرد جامعه به سمت مناسبات مطلوب و ایده‌آل ضروری است. اما تئوری و نظریه و دیدگاههایی که بتواند ما را به سمت آن اهداف هدایت کنند نیز لازم است. یعنی باید روشن باشد که ما می‌خواهیم چه مناسباتی در جامعه حاکم باشد؟ آرمانی که انقلابیونی برای آزادی مردمشان فکر می‌کنند ایجاد جامعه‌یی است آزاد، عاری از ظلم و ستم، و تبعیض، طبیعتاً سقف این آرمان متعالی و رهائیبخش و متریقی، هرچه بلندتر، ترقیخواهان‌تر، و عادلانه‌تر باشد، دینامیزم و پتانسیل حرکت برای تغییر جامعه بیشتر است. نیرو، سازمان و حزبی که آرمان انقلابی‌تر، ترقی‌خواهان‌تر و عادلانه‌تر دارد طبیعتاً از پتانسیل بالاتری برخوردار است. این آرمان خود مستلزم داشتن یک جهانبینی، و ایدئولوژی است که هرچه منطبق‌تر با جهان هستی و مونیزم حاکم بر آن باشد، طبیعتاً قدرت بیشتری به آن حزب و به آن سازمان می‌دهد تا بتواند آن آرمان را پیش ببرد. ولی فراتر از این یک نیروی انقلابی، یک نیروی مبارز، با آرمان ترقی‌خواهان‌ه نیازمند سیاستها و خطوط و استراتژی هست که بتواند در حرکت خودش جامعه را از آن نقطه‌یی که در آن قرار دارد به سمت آن آرمان مطلوب پیش ببرد. ما نیازمند سیاست و خطوط هستیم، استراتژی می‌خواهیم. فی‌المثل در نظر بگیرید جامعه‌یی دیکتاتورزده، آخوندزده، با تمامی مفاسد، تباهیها، تباهاکاریها، اختناق و اسارتی که بر آن حاکم است، تا جامعه مطلوبی که در آن آزادی هست و مردم می‌توانند انتخاب کنند، و مناسبات عادلانه‌یی در آن حاکم است، از آن نقطه رسیدن به این نقطه یک

چشم‌انداز، یک مسیر و یک راهی هست که ما را به سمت آن هدایت کند. این می‌شود سیاستها و استراتژی که ما را به آن نقطه هدایت می‌کند. پس یک سازمان انقلابی، یک نیروی انقلابی نیازمند این سیاستها و استراتژی هست.

از یک طرف وجود تئوری انقلابی اعم از آرمان و جهان‌بینی و از طرف دیگر سیاستها و استراتژی ضروری هست ولی باز اینها نیز کافی نیست، چون این خطوط و تئوریه‌ها خود به خود عمل نمی‌کنند، خود به خود جهان را تغییر نمی‌دهند، باید یک سازمان و تشکیلات وجود داشته باشد که آن هم باید بتواند به این اهداف و آرمانها و این خطوط جامعه عمل بپوشاند. افراد و جریانها نمی‌توانند جداگانه و تکی و برای خودشان یک هدفی را پیش ببرند که منجر به یک انقلاب و یک دگرگونی اساسی در جامعه بشود. یک سازمان رهبری‌کننده و هدایت‌کننده نیاز است که متشکل از افرادی با صلاحیتها و با آمادگیها و با پرداخت بها و صداقت لازم بتواند آن خطوط را پیش ببرد.

برای این که بحث بیشتر باز شود خواهش می‌کنم توضیح دهید منظورتان از سیاست و خط مشی چیست؟

جابرزاده: منظور از سیاست و خط‌مشی این است که ما برای دگرگونی اساسی در جامعه نیاز داریم بدانیم که این جامعه در چه نقطه‌یی است. برای رسیدن به آرمانها و اهدافمان نیاز داریم آن

مرحله‌یی را که در آن قرار گرفته‌ایم تشخیص بدهیم، برای حرکت لازم است با مناسبات حاکم بر جامعه تنظیم رابطه کنیم، با حکومتی که بر جامعه حکم می‌راند، با شرایط اجتماعی، مجموعه اینها را که در نظر بگیریم ما نیازمند این هستیم که ببینیم برای رسیدن به آن نقطه مطلوب الان چه مانع اساسی جلو حرکت جامعه است. به زبان علمی‌تر تضاد اصلی جامعه چیست؟ وقتی ما تضاد و مانع اصلی برای حرکت به سمت آن جامعه مطلوب را تشخیص بدهیم می‌توانیم اساسی‌ترین سیاستها را از روی این تضاد اصلی تشخیص بدهیم. شما در نظر بگیرید زمانی که سازمان مجاهدین خلق ایران بنیانگذاری شد بعد از سال 1342 بود، بعد از سرکوب قیام 15 خرداد توسط رژیم شاه که اختناق کامل حاکم است. آن‌جا بنیانگذاران سازمان برای حرکت به سمت جامعه مطلوب با این سؤال مواجه هستند که جامعه الان در چه نقطه و چه شرایطی است. دیدند با رژیمی مواجه هستند که یک دیکتاتوری وابسته است و با اعمال اختناق و سرکوب مانع تحقق خواستها، آرمانها و حقوق مردم ایران است. پس تضاد اصلی جامعه در آن‌جا این دیکتاتوری وابسته است و پاسخ این است که این دیکتاتوری باید کنار برود، یعنی این رژیم باید سرنگون شود تا آزادی و حاکمیت مردمی بتواند محقق شود. در پرتو تشخیص این تضاد اصلی سیاست ما در مقابل این رژیم مشخص می‌شود. یعنی ما چه رابطه‌یی با این رژیم داریم؟ آیا در این رژیم می‌شود فعالیت سیاسی مسالمت‌آمیز داشت؟ می‌شود حزب داشت؟ می‌شود آزادانه مثلاً

روزنامه منتشر کرد؟ می‌شود انتخابات آزاد برگزار کرد؟ اگر این‌طور بود تضاد اصلی جامعه رژیم حاکم نبود. احزاب از طریق انتخابات و فعالیت آزاد سیاسی آرمانها و اهداف خودشان را پیش می‌بردند. ولی از آن‌جا که این تضاد و مانع اصلی رژیم است اول باید این را تعیین تکلیف کرد. همین‌طور باید مشخص کرد که این رژیم چگونه تعیین تکلیف شود؟ چه خط‌مشی باید برای کنار زدن این رژیم و این مانع اصلی به‌کار برده شود؟ این هم باز برمی‌گردد به‌خصوص آن رژیم و مجموعاً موقعیت اجتماعی و اقتصادی و طبقاتی جامعه که در رأس آن ویژگیهای آن رژیم حاکم هست. از آن‌جا که رژیم کوچکترین امکان فعالیت‌های سیاسی و مسالمت‌آمیز را به‌رسمیت نمی‌شناسد و با زندان و با سرکوب و با ساواک مانع فعالیت مردم است پس خط‌مشی آن نیرویی که می‌خواهد جامعه را به سمت حاکمیت مردمی و آزادی ببرد حرکت قهرآمیز است. این‌جاست که استراتژی یک نیروی انقلابی برای دگرگونی اساسی جامعه مشخص می‌شود. یعنی از یک واقعیت عینی نه این که آن نیروی سیاسی یا حزب یا سازمان بخواهد از ذهن خودش یا از تمایلات خودش یک خط‌مشی دربیآورد. این خط‌مشی اگر مبتنی بر ذهنیات خودش باشد در واقعیات عینی و در پراتیک و تجربه با شکست مواجه می‌شود. آن خط‌مشی‌یی درست است که منطبق بر عینیات و واقعیات مشخص اجتماعی و سیاسی باشد. مثلاً در زمان شاه بعد از 15 خرداد 1342 این‌طور بود و زمانی که بنیانگذاران سازمان شروع به تدوین این استراتژی کردند در واقع پایان

مبارزات رفرمیستی و پارلمانتریستی بود. در زمان حاکمیت آخوندی هم نیروهای سیاسی اگر فی الواقع می‌خواستند حرکتی بکنند باید اول تضاد اصلی جامعه را تشخیص می‌دادند. در عین حال بایستی با صداقت و پاکبازی تمام پای این خط بایستند و باخون خودشان و با پاکبازی خودشان اذهان مردم را نسبت به حقایق آشنا کنند. منظورم آن حقایق پنهان شده‌یی است که در زیر دجالیت خمینی به اسم مذهب، به اسم انقلاب، به اسم مبارزه با امپریالیزم، به اسم استقلال و به اسم همهٔ ارزشهای مقدس ملی نهفته بود. همان ارزشهایی که در واقع مبتنی بر خون و مبارزه و مجاهدت مجاهدین و پیشتازان انقلاب خلق شده بود و به صورت سنتها و فرهنگ مبارزاتی مردم درآمده بود، اما این دزد بزرگ قرن آمد با دجالیت خودش از آنها سوءاستفاده کرد و آنها را لوٹ کرد، این‌جا پیشتاز انقلابی مسئول چه راهی در مقابلش بود؟ یا بایستی غیرمسئولانه انتظار داشته باشد مردم هم همان شناختی را داشته باشند که او دارد و همان چیزی را ببینند که او در خشت خام می‌بیند در حالی که مردم هنوز به خمینی اعتماد دارند و هنوز حقایق به‌طور کامل برایشان روشن نشده است. در حالی که دجالیت خمینی هنوز در اذهان مردم واضح و آشکار نشده است، و اگر عنصر و یا نیروی سیاسی پیشاپیش و به‌صورت زودرس و قبل از این که مراحل افشای ارتجاع گام به گام طی شود به قول معروف مرحله سوزانی کرده و مشی چپ روانه‌یی پیشه می‌کرد. خوب این یک برخورد غیرمسئولانه‌یی بود. برخوردی که نه فقط به نفع خلق، انقلاب و آزادی

نبود بلکه بهترین چیزی بود که خود همان دجال و دزد بزرگ اعتماد و انقلاب مردم ایران از آن استقبال می‌کرد. البته سرکوبی که خمینی می‌کرد، شکنجه و آزاری که در فاز سیاسی اعمال می‌کرد در حالی که هنوز مجاهدین مبارزهٔ مسالمت‌آمیز داشتند بی‌سابقه بود. مجاهدین هیچ چیزی از خمینی نمی‌خواستند الا این که می‌گفتند جلو این چماقداران را بگیر، جلو این پاسداران را بگیر که سرکوب نکنند. هیچ چیز دیگری نمی‌خواستند. اصلاً سهمی از قدرت نمی‌خواستند. اتفاقاً اگر سهمی از قدرت می‌خواستند خمینی حاضر بود بالاترینش را بدهد. بارها گفته شده است، رفسنجانی خودش به برادرمان مسعود می‌گفت آقا چرا شما دارید سر قلب انتخاباتی ما چک و چانه می‌زنید؟ شما راه برایتان باز بود. چرا ما باید وزیر و وکیل و رئیس و رئیس‌جمهور از خارجه بیاوریم؟ (اشاره‌شان به بنی‌صدر بود) شما که بیشترین موقعیت را در جامعه داشتید، چقدر آبرو و حیثیت داشتید به نفع ما بود اگر شما می‌آمدید زیر بیرق خمینی.

اگر ما می‌خواستیم رهبری خمینی را تأیید بکنیم راه برای ما باز بود. ولی مجاهدین این را نمی‌خواستند چون می‌دانستند خمینی دشمن خلق است منتها نمی‌خواستند به صورت زودرس تضادها تشدید و به قهر کشیده شود. می‌خواستند یک مبارزهٔ مسالمت‌آمیز را پیش ببرند تا همهٔ حقایق برای مردم روشن شود، البته به قیمت خون و فدا و پرداخت یک جانبهٔ مجاهدین و البته با یک مبارزهٔ صبورانهٔ افشاگرانه،

مجاهدین ترجیح می‌دادند که این مبارزهٔ سیاسی را با شعار آزادی پیش ببرند تا وقتی که همهٔ حقایق رو شود. واقعیت این است که با وجود این شناختی که از ماهیت ارتجاعی خمینی بود وقتی شاه سقوط کرد و خمینی آمد فکر می‌کردیم یک نیروی انقلابی و یک تئوری انقلابی باید مسئولانه برخورد کند. زیرا ما در جامعه با یک وضعیت جدیدی مواجه بودیم و می‌دانستیم که اگر این را درست تحلیل نکنیم و قانونمندیهای بعد از زمان شاه را درست درنیاوریم نمی‌توانیم سیاست و استراتژی درستی را برای کسب آزادی تعقیب کنیم. فی‌المثل در نظر بگیریید وقتی شاه سرنگون شده بود سیستمهای اختناق و سرکوب رژیم خمینی بلافاصله برقرار نشده بود، در نتیجه بالنسبه امکان فعالیت مسالمت‌آمیز و آزاد بود، به‌رغم خواست و به‌رغم طینت خمینی در اختیار و در ید قدرت او نبود که بخواهد از روز اول جلو آزادیها را بگیرد. درست به‌همین دلیل باید خط مشی و سیاست درستی را در این شرایط اتخاذ کنیم. چون ممکن است بگوییم که سازمان چرا از همان اول مبارزهٔ مسلحانه نکرد؟ چون هم سلاح داشت و هم امکانپذیر بود. ولی یک تئوری راهنمایی لازم بود که مشخص کند چه مسیری درست است و چه سیاستی درست است؟ همهٔ هنر انقلابی و آن رهبری انقلابی که می‌خواهد مبارزه را در مسیر آزادی پیش ببرد این بود که باید تشخیص می‌داد الان تضاد اصلی چیست و شیوهٔ درست مبارزه در آن نقطه چیست؟ تضاد اصلی در آن نقطه البته ارتجاع حاکم بود. شما یادتان هست رژیم از دو جناح

لیبرال و ارتجاع تشکیل شده بود. این مسأله اتفاقاً کانون و سوژه یکی از مهمترین دعاوی و دعوای سیاسی در دو سال و نیم اول بعد از سرنگونی شاه بود. بسیاری از نیروها که در واقع همان عنصر کانونی صداقت و پرداخت بها را نداشتند برای سازش با ارتجاع حاکم چون می دیدند که سنبه او پر زور است و اگر بخواهند جلو او بایستند باید قیمت بدهند می آمدند تحت عنوان این که باید با لیبرالها مبارزه کرد، مسیر مبارزه را کج می کردند از ارتجاعی که دشمن بالفعل مردم بود. آنها شعار آزادی را کنار می گذاشتند و شعار عوض می کردند. این عده در واقع دشمن اصلی را کنار می گذاشتند و دشمن دیگری را «سییل» می کردند. در حالی که این خمینی بود که تنوره می کشید و روز به روز هم در جهت تحکیم دیکتاتوری مذهبی گامهای بلندتری برمی داشت، آنها در واقع برای این که از زیر بار مبارزه سنگین با ارتجاع شانه خالی کنند می رفتند آن شعار را می دادند.

اینجا رهبری ذیصلاح سازمان مجاهدین دست گذاشت روی قلب مسأله و تضاد اصلی که ارتجاع حاکم و ارتجاع آخوندی بود. همان ارتجاعی که می رفت تا رژیم ولایت فقیه و یک رژیم قرون وسطایی دیکتاتوری مذهبی را حاکم کند. این است تضاد اصلی. شیوه مبارزه چیست؟ به دلایلی که گفتم و این که بعد از سرنگونی رژیم شاه امکان سرکوب مطلق هنوز وجود نداشت این امکان وجود داشت که به رغم همه فشارها از طریق مبارزه سیاسی و افشاگرانه ماهیت ارتجاع را به صورت سیاسی یعنی مسالمت آمیز برای مردم روشن کرد. پس این

سیاست و این استراتژی، متناسب با این مرحله و این تحول جدید، این را اقتضا می‌کرد. طبیعی است که هرچیز غیر از این انقلاب را به بیراهه می‌برد.

منظور از آرمان مجاهدین چیست؟

ابریشمچی: همه ما می‌دانیم که وصیتهای حنیف کبیر هنگام شهادتش در زندان اوین به سازمان مجاهدین «حفظ وحدت ایدئولوژیک، وحدت استراتژیک و وحدت تشکیلاتی» بود. من فکر می‌کنم این همان وصیتی است که، تمسک به آن، ضامن رشد و شکوفایی و تداوم حیات سازمان مجاهدین بوده است، به طوری که امروز در نقطه‌یی است که به تعبیر مسئول اول سازمان مجاهدین در پیامشان به مناسبت سالروز تأسیس سازمان نام گنجینه ملی شایسته آن است. ولی این وحدت حول مسأله ایدئولوژی، استراتژی و مسائل تشکیلاتی فقط و فقط وقتی موفق خواهد بود که مبتنی بر واقعیت‌های جهان خارج از ما و واقعیت‌های عینی باشد، و آلا نمی‌شود، اتفاقاً در صورت ناهمخوانی با واقعیت عینی بیرونی آدم هرچه بیشتر بر آن، ایدئولوژی، خط و یا تشکیلات، پافشاری کند بیشتر باعث تفرق می‌شود اما هرپدیده وقتی با واقعیات جهان خارج انطباق داشته باشد رشد می‌کند. مثال خوب این نمونه چهارچوب سیاسی و استراتژیکی است که مجاهدین در زمان شاه و خمینی به خصوص در زمان خمینی داشتند و پاسخش را هم از جامعه گرفتند و سازمان و جنبش رشد

کرد. عین این مسأله در مورد ایدئولوژی مطرح هست. تمام بحث در این است که بنیانگذاران سازمان بایستی به یک ایدئولوژی واقعگرایانه که منعکس کننده واقعیت‌های هستی، تاریخ و انسان باشد دسترسی پیدا می‌کردند و می‌توانستند آن را ارائه کنند، لاقلاً با آن کارشان را شروع می‌کردند و این پیام می‌توانست در طول حیات سازمان گسترش، تکامل و ارتقا پیدا کند. و این تمام راز و رمز مسأله ایدئولوژی انقلابی سازمان مجاهدین بود که تحت نام اسلام انقلابی محمد حنیف‌نژاد پایه‌گذاری کرد.

ببینید واقعیت این است که قبل از تأسیس سازمان مجاهدین، و آن چه که محمد حنیف و یارانش آوردند، چیزی که تحت نام اسلام در جامعه ارائه می‌شد در اساس چیزی جز ارتجاع نبود. اسلامی که خداوند متعال بر حضرت محمد نازل کرد و حضرت علی و امامان شیعه دنبال کردند چیزی بود و آن چه که در جامعه به اسم اسلام وجود داشت چیز دیگری. در واقع به قول علی(ع) اسلام پوستین وارونه شده بود و کسی دیگر واقعیت و ماهیت آن را نمی‌شناخت. بنابراین این باید دید تفاوت مسأله در کجا بود؟ اسم خدا و پیغمبر که بود، نماز و شعائر که بود، احکام البته احکامی که خیلی وقتها ارتجاعی هستند که بود، مراسم مذهبی بود، واقعیت این بود که آخوندها اسلام را به‌طور کامل از پیام اجتماعی‌اش تهی کرده بودند، از رابطه‌اش با عالم واقع و واقعیت جهان و جامعه و انسان تهی کرده بودند. در نتیجه در آن اسلام، نه علمی وجود داشت، نه پیام اجتماعی، نه ارزش واقعی

انقلابی برای یک انسان. درست به همین دلیل شما اگر به فرهنگ سازمان مجاهدین از روز اول مراجعه کنید می‌بینید که در بالای تمام نوشته‌های رسمی مجاهدین نوشته می‌شود به نام خدا و به نام خلق قهرمان ایران و این به تصادف نیست. راه خدا و راه مردم، راه خدا و راه تکامل همه از نظر ما یکی هستند. یعنی بلافاصله پس از بیان فلسفی، تعهد و اصراری وجود داشت که ما بیاییم و از مصداق عینی و واقعی و مادی آن پدیده در روی زمین نام ببریم و یاد کنیم. و چون بحث مبارزه اجتماعی بود محمد حنیف این موضوع را به این ترتیب فرموله کرد که حق و باطل از میان باخدا و بی‌خدا عبور نمی‌کند(همان دعوایی که آخوندها می‌خواهند راه بیندازند) بلکه از میان ظالم و مظلوم، از میان استثمارشده و استثمارکننده عبور می‌کند. این، آن حرف اول و آخر است که مرز بین اسلام انقلابی را با آن چه که تحت عنوان اسلام از هر دسته و هر قماش، ارائه می‌شد روشن می‌کند و پیام و آرمان مجاهدین را به مثابه یک ایدئولوژی انقلابی که تحول انقلابی جامعه را ارائه می‌دهد. بنابر این حرف اصلی و آن پیام اساسی که محمد حنیف‌نژاد آورد این بود، اگر شما به تاریخ شکوفایی و گسترش ایدئولوژی مجاهدین نگاه کنید همین پیام است که قدم به قدم جلو آمده است. مثلاً در سال 1354 برادرمان مسعود در جریان ضربهٔ اپورتونیستهای چپ‌نما روی همین مسأله تأکید کرد منتها با این بیان که اگر واقعاً پیام اجتماعی اسلام انقلابی مد نظر قرار بگیرد

اندیشه‌یی است فراتر از هر اندیشهٔ انقلابی دیگر و پیشروتر از هر مدعی و هر فکری که در این راه مطرح شده و می‌خواهد پیش برود. این آن آرمان و ایدئولوژی مجاهدین است که البته امروز در زیر یک طاق بالابندتری در انقلاب ایدئولوژیک مطرح می‌شود. البته می‌توانیم در این مورد بسیار صحبت کنیم، ولی در پاسخ سؤالی که مطرح کردید در همین حد می‌توانم بگویم که موضوع و قلب قضیه عبارت است از خط فاصلی که بین آن اسلامی که معرفی می‌شد که در واقع ارتجاع بود و اسلام انقلابی کشیده شد. دیوار ستر نفوذناپذیری آن‌جا ترسیم شد بین این دو اسلام، این همان عاملی بود که اتفاقاً در سرفصل سرکارآمدن خمینی مجاهدین را به‌رغم این که نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند کمک کرد، برایشان این شبهه به‌وجود نمی‌آمد که انگار او هم مسلمان است و من هم مسلمانم، فاصلهٔ سالهای نوری خودشان را در زمینهٔ آرمانی با ارتجاع و با خمینی خوب می‌شناختند.

به‌نظر شما معنای چهل ساله شدن سازمان چیست؟

جابرزاده: سازمان ما در شرایطی چهل ساله شد که در سخت‌ترین شرایط تاریخی و سیاسی‌اش به‌سر می‌برد. حتی به لحاظ نظامی در آستانهٔ نابودی مطلق قرار داشت. تمام قرارگاه‌هایش حتی سنگرهای انفرادی افراد ارتش آزادیبخش بمباران شده بود آن هم با شدیدترین حملات بی‌سابقه هوایی.

اما مجاهدین در برابر این همه توطئه و دسیسه چه کردند؟ تنها یک راه برای ما باقی مانده بود آن هم مقاومت تمام عیار بود. مقاومت در بحرانترین شرایط و پیچیده‌ترین شرایط سیاسی و استراتژیک که در منطقه و جهان حاکم شده بود.

به هر حال هرطور بود گذشت. دیدید که سازمان نه تنها کمرشکن نشد که سرفرازانه توانست از پس مشکلات برآید و قدرافرازد و این معنای چهل ساله شدن سازمان است. سازمانی که در سخت‌ترین شرایط دست از آرمانهای آزادیخواهانه اش برنداشت. آخوندها و اضداد مختلف مجاهدین در این خیال بودند که دیگر مجاهدین از صحنه سیاسی و تاریخی ملت ایران حذف شده‌اند اما به رغم همه توطئه‌ها سازمان توانست دوباره شکل بگیرد و بیاید بگوید من ادامه همان قبلی هستم و این خیلی پیام دارد. قبل از هر چیز یک آینده درخشان برای مردم ایران ترسیم می‌کند، چرا؟ واقعیت این است که با وجود همه توطئه‌ها، این سازمان حاضر نشد از آرمان مقدس آزادی مردم ایران دست بردارد و تسلیم دشمن شود. حتی زمانی که رژیم آخوندی مجاهدین اسیر را بین اعدام شدن و یا زنده ماندن مخیر کرد 30 هزار نفر از آنها تیرباران و اعدام شدند. رژیم می‌گفت بیا فقط بگو مجاهد نیستم وگرنه اعدام خواهی شد، افراد این سازمان حاضر نشدند این کار را بکنند و در دفاع از نام مجاهد خلق بر تیرک اعدام بوسه زدند. از این رو کسانی که حامل این 40 سال هستند عناصر انقلابی در تشکیلات مجاهدین هستند. آنها با زندگی جمعی، تمام سختی‌های یک مبارزه

سهمگین را به جان خریده و لحظه به لحظه بهایش را پرداخته اند. پیام این استواری چیست؟ این است که هر کدام از این مجاهدین پتانسیل عظیمی دارند برای ساختن آینده ایران و برای تضمین آزادی آینده ملت ایران. نه فقط تضمین سرنگونی این رژیم هستند بلکه سرمایه و گنجینه‌ی هستند در آحاد هزاران نفری که به این ترتیب ساخته شده‌اند و این تاریخچه و ارزشها را با خودشان حمل می‌کنند. به خصوص با هژمونی خواهران مجاهد. سازمان مجاهدین بالاترین قله‌های رهایی را درنور دیده، و این خودش اوج دمکراتیسم برای این سازمان است. چرا که الان در جهان ما معیار دمکراسی برای سازمانها، برای دولتها برای سیستمها و نظامها شناخته شده است، به میزانی که مسأله برابری و رهایی و آزادی زن حل و فصل شده به همان میزان می‌توانیم درجه دمکراتیسم آن سازمان و نظام را تعیین کنیم. در مقابل سازمان مجاهدین و این مقاومت، رژیم خمینی را نگاه کنید که ته طیف زن ستیزی و سرکوب و ستم بر زن هست قرار دارد.

ما تا به حال در مورد تاثیر ایدئولوژی و استراتژی و سیاست هایمان بر تشکیلات مجاهدین صحبت کرده ایم. اما از تاثیر مستقیم و غیر مستقیم وحدت تشکیلاتی در سیاست و استراتژی خودمان کمتر صحبت کرده ایم اگر ممکن است در این مورد نیز توضیحاتی بدهید.

جابرزاده: واقعیت این است که یک تشکیلات انقلابی با همان اصولی که از آن صحبت کردیم به دلیل تضادهایی که حل کرده نقش مؤثر

مستقیمی در استراتژی و سیاستهای درست دارد. زیرا که بر مبنای مناسبات دموکراتیک استوار است. زیرا که به اصطلاح احیاکننده و شکوفاکننده همه استعدادها هست. زیرا که این افراد با توجه به آمادگیشان برای فدا کردن همه چیز در راه مبارزه و آزادی از همه چیز گذشته‌اند. بنابراین همین انسانها بالاترین آمادگی را دارند برای دریافت حقایق مربوط به استراتژی و سیاستهای درست. ضمناً بیشترین احساس مسئولیت را نیز دارند. بنابراین سیاستها و استراتژی در چرخ دنده‌های منافع شخصی و فردی و گرایش‌های انحرافی و انشعاب و دسته‌بندیها ذبح نمی‌شوند بلکه از قضا از آنجایی که این وحدت این انسجام و استحکام و انضباط در راستای آن رسالتی است که سازمان دارد. پس طبیعی است که در صدر حساسیتها و احساس مسئولیتها این است که هرکس ببیند واقعا چه راهی درست است و چه سیاستی را باید پیشه کرد و ضمناً هرکدام چه بهایی طلب می‌کند. چرا که همانطور که خوانده، شنیده و تجربه کرده‌ایم یک استراتژی و سیاست درست، می‌تواند توسط کادرها اجرا نشود. کادرها اگر صلاحیت نداشته باشند ممکن است یا خط را به انحراف ببرند یا آن را ماده نکنند. در هر صورت خط نمی‌تواند پیش برود و با شکست مواجه می‌شود. شما در نظر بگیرید ما در دوران مبارزه سیاسی با خمینی طی دو سال و نیم یک سیاست و استراتژی در مقابل رژیم خمینی داشتیم، هر فردی خورش به جوشش می‌آمد وقتی که آن صحنه‌های شرم‌آور را می‌دید. مثلاً می‌دید که آن خواهر میلیشا را دارند کتک می‌زنند، آن

فالانژ و آن چماقدار رژیم، هوادار سازمان را به شهادت می رساند، خوب در آن مقطع برای آگاه شدن خلق، یک سیاست و یک استراتژیک درست لازم بود، علاوه بر آن برای اتمام حجت با رژیم بایستی یک جانبه تحمل کرد و از حق دفاع از خود هم گذشت. ولی در نظر بگیریید آن تشکیلات با هزاران عضو و میلیونها هوادار در سراسر ایران پیدا کرده بود. اگر یکی از آنها در فلان گوشه ایران می آمد و خلاف این خط، برانگیخته می شد و آن انضباط و سیاستی که سازمان داشت را رعایت نمی کرد و مثلاً می آمد و درگیر مسلحانه ایجاد می کرد چه پیش می آمد؟ ولو به دلیل همان مسائلی که اتفاقاً احساسات را هم به شدت برمی انگیزت کافی بود تا ارتجاع بهانه به دست بیاورد و کوچکترین گزکی کافی بود تا ارتجاع با آن سر مقاومت را ببرد. این جاست که شما نقش تشکیلات را به خوبی مشاهده می کنید. در چنین شرایط حساسی جنبش به آن سازمان و تشکیلاتی نیاز دارد که این اصول را آن چنان در خودش پیاده کند و آن انضباط را در افرادش به وجود بیاورد. لذا وابستگان به این سازمان اعم از عضو یا هوادار بایستی با آگاهی و با اشراف چیزی را خلاف تمایلات فردی خودش اجرا کند، این است که حتی دورترین هواداران مجاهدین در آن مقطع با آگاهی تمام و با قهرمانی تمام می ایستادند و مقاومت می کردند تا آن خط و سیاست پیش برود، این بود که مجاهدین توانستند قدم به قدم نیروی خلق را را آزاد بکنند و توطئه های دشمن را در هم بشکنند. در عین حال اگر تشکیلاتی نباشد که همان خط و سیاست

درست را اجرا کند خوب دو روزه تمام خط و سیاست با شکست مواجه و به ضد خودش تبدیل می شد. به این جهت همچنان که می گوئید کما این که سیاست و استراتژی درست در واقع بوجود آورنده یک تشکیلات انقلابی و اصولی است خود تشکیلات انقلابی مبتنی بر آن اصول هم می تواند در دریافت و در پیشبرد و اجرا خط و سیاست استراتژی درست نقش موثر داشته باشد.

ابریشمچی: یعنی در واقع اگر به رغم داشتن خط و سیاست درست، اگر کادریایی نباشند که آن خط را پیش ببرند آن خط را با شکست روبرو می کنند. این خیلی مصطلح است که می گویند که وقتی خط سیاسی روشن است کادرها تعیین کننده هستند. خود ما در سازمان بارها تجربه داشتیم که یک خط درست وقتی به دست فردی که خوب آن خط را فهم نکرده است، داده شود به اصطلاح می گوئیم سرخط به گل فرو رفت، یعنی خط پیش نرفت. وقتی هم که خط شکست بخورد ما می دانیم که چه تجارب غلط و چه جمعبندی های غلطی از آن بیرون می آید؟ و چه به اصطلاح بازتابهای منفی روی همان خط درست خواهد داشت. ثانیاً شکوفائی خط معنی و مفهوم پیدا نمی کند. چون خط در جریان عمل می رود و تجربه می شود تجارب جدیدی از توی آن کاربیرون می آید، جمعبندی می شود و برگردانده می شود به مسئولین تا بررسی کنند، و دوباره خط را ارتقاء دهند و مجدداً وارد عمل شوند ما در این پروسه است که نوآوری پیدا می کنیم

البته در زمینه وحدت تشکیلاتی آن هم به آن صورت شگفتی که ما همه شاهد آن بودیم بایستی روی یک نکته تأکید بکنیم، همه کسانی دستشان در آتش است و دست اندر کار کارجمعی و کار تشکیلاتی هستند می‌دانند که این کارها خود به خودی انجام نمی‌شود. در تشکیلات انقلابی، عنصر انقلابی بایستی قبل از هر چیزی اقناع بشود، چون می‌خواهد برود خط را پیاده بکند بایستی در آگاهی کامل باشد. در جهل که خط پیاده نمی‌شود، به همین دلیل برای فهم و اقناع طبیعتاً بایستی بیشترین بها پرداخته بشود. کم‌این که ما در سازمان چنین وضعیتی را داریم، از شما می‌خواهم در این مورد برایمان صحبت کنید.

ابریشمچی: این نتیجه طبیعی بحث است، ببینید نه تنها کسانی که دست اندر کار یک اداره و یک سازمان انقلابی هستند بلکه هرکسی که تلاش کرده باشد دو سه نفر را جمع کنند که یک کارسیاسی انجام بدهد. این را می‌داند که مهمترین مسأله این است که این دو سه نفر را دور هم نگهدارد، اجازه بدهید خیلی ساده صحبت کنیم. از فردا صحبت سلیقه‌های گوناگون، خلیات گوناگون بین کسانی که هدف واحدی هم دارند می‌تواند باعث اختلاف و درگیری شود. دوستیها به دشمنی تبدیل می‌شود، حتی در صحنه زندگی معمولی، یعنی این که

عده‌یی افراد با هدف مشخص دور هم جمع شوند کار نکنند این مسائل اتفاق می‌افتد. هیچ چیز خودبخودی نیست و الان هم خود شما به آن اشاره کردید، به درستی حرف صحیحی است و به هیچ عنوان این امر خودبه خودی نیست و نمی‌تواند باشد. بلکه هرچه که یک آرمان پیچیده تر و هر چه یک استراتژی پیشرفته تر و دقیق تر و خطوط سیاسی پیچیده تر باشد، اتفاقا سازمانی که می‌خواهد آن خط و خطوط را پیش ببرد باید حرفه‌یی تر و پیچیده تر، پیشرفته تر و متکامل تر باشد. در عالم تشبیه به نظر من آرمان را می‌توان تشبیه به یک قطب نما کرد، که ته راه را نشان می‌دهد، و استراتژی و سیاست مثل یک جاده هستند. برای این که روی این جاده ما بتوانیم از نقطه A به سمت نقطه B حرکت بکنیم به یک ماشین احتیاج داریم. به یک مکانیزم احتیاج داریم، تشکیلات آن مکانیزمی است که ما را روی جاده به سمت هدفی که قطب نما مشخص می‌کند پیش می‌برد، بدون این مکانیزم توقف کامل است، من فکر می‌کنم در گام اول به اندازه کافی به اهمیت این عنصر توجه نمی‌شود. و وقتی توجه نمی‌شود می‌دانید چه اتفاقی می‌افتد؟ حتی فقط مسأله سازمان مجاهدین نیست، شما بی‌آئید در صحنه شورای ملی مقاومت هم شاهد هستید، واقعا تشکیلات شورای ملی مقاومت چطوری پابرجا مانده، کمیسیونهایش، اعضایش و پارلمانهایش، این نهادی که 23 سال است دارد کار می‌کند، این چطوری سرپا مانده است؟ علاوه بر این که بهای کافی برای خط و سیاست و مشی این شورا پرداخته شده تشکیلات

شورای ملی مقاومت بهای خودش را داشته و آئینامه های خودش را داشته، افراد و اعضایش به التزاماتی پایبند بوده اند، اگر این نبود، این شورا روز دوم از هم می پاشید و از بین می رفت، این یک امر جدی و واقعی است، بنابراین من می خواهم در پاسخ شما بگویم که شما به الان سازمان مجاهدین نگاه می کنید، وقتی ما می گوئیم 40 ساله سرپا مانده است، از 39 سال حیات پرافتخارش گذشته و الان وارد چهلمین سال تاسیس آن شده ایم، باید از خودمان بپرسیم چرا و به چه دلیل غیر از کودتای اپورتونیست های چپ نما که در سال 54 به وجود آمد و سازمان را تا مرز نابودی برد، در این سازمان هیچ شقه و شکافی در آن نیست؟ آیا این سازمان به اصطلاح قوم و خویش خدا است؟ نظر کرده است؟ نه، بعضی ها یک تصورات ساده و گاهی بخشید کودکانه در این رابطه دارند. مثلاً فکر می کنند به مجرد این که یک کسی باشد که دستور بدهد دیگر همه امور کاملاً منظم است و پیش می رود، یا بعضی ها فکر می کنند کسانی که وارد سازمان می شوند یک موجوداتی متفاوتی هستند. مثلاً خودخواهی ها، فردیتها، غرورها، نمی دائم خصائلی را که یک آدم عادی در جامعه دارد، اینها ندارند. در حالی که اعضای این سازمان به صورت واقعی یک کسی می خواسته هنرمند بشود، یک کسی هدف دیگری داشته، هر کس اهداف خاص خودش را در زندگی داشته است، هر کس از گوشه و کنار این جامعه وارد این سازمان شده است، یکی از روستا آمده، یکی از شهر آمده، یکی از این رشته را دوست داشته و یکی از آن طبقه است، اینها

دور هم جمع شده اند، اتفاقاً در سازمان مجاهدین تمام اقشار و طبقه هستند، الان در سازمان مجاهدین، زنان و مردان مختلفی هستند، انواع و اقسام طبقات و نمونه هایی از طبقات اجتماعی و فرهنگ ها وارد سازمان مجاهدین می شود، خوب این چرا شقه نمی شود؟ و یک پارچه باقی مانده است؟ قیمت این چطوری پرداخت می شود؟ غیر از آن چیزهایی که شما به درستی اشاره کردید که جنبه آموزشی دارد و درست هم است، به نظر من در یک کلام می شود خلاصه کرد، «وفاداری به اصول شناخت شده تشکیلاتی و پرداخت لحظه مره و یومیة و ساعتی وفاداری به آن اصول». این راز و رمز آن است. اگر این سازمان سرپا مانده است، گذشته از اصول و خطوط استراتژیک و ایدئولوژیش، به این دلیل بوده که همه افراد و اعضایش، به اصول تشکیلاتی وفادار بوده اند و قیمتش را هم در هر لحظه پرداخت کرده اند.

من یادم هست در زندان زمان شاه یکی از کسانی که با مجاهدین در یک بند بود، آمد و از برادر مسعود این سؤال را کرد. خیلی تعجب می کردند که چرا بعد از ضربه اپورتونیستی سال 54 چرا سازمان اینقدر زود منسجم شد. متأسفانه بعد از ضرباتی که فدائیهها خوردند، خیلی از آنها رفتند توده ای شدند و مشی مبارزه مسلحانه را کنار گذاشتند و این خیلی دردناک و باعث تأسف ما بود، وحدت ما در مقابل انشعابه‌های متعدد آنها

سؤال برانگیز بود. زیرا که بعد از ضربه اپورتونیستی وحدت تشکیلاتی ما قویتر شد. یکی از مارکسیستها آمد این را از برادر مسعود پرسید، گفت تو به اینها چه می گویی که این قدر حرفت را قبول دارند؟ برادر مسعود به شوخی و خنده گفت: «راستش را بگویم، من تو گوش اینها ورد می خوانم»، بعد هم برایش توضیح داد، گفت: «آقا جان عنصر انقلابی را یک روز دو روز پنج روز می شود بدون آگاهی نگهداشت. اما نه برای همیشه: برادر مسعود در واقع دست روی بنیادی ترین دلیل تقویت تشکیلات مجاهدین گذاشت. یک عنصر انقلابی و یک سازمان را نمی شود براساس جهل و ندانم کاری و نادانی حفظ کرد. به همین دلیل من همیشه وقتی که به سازمان و عناصرش نگاه می کنم باور کنید همیشه دلم سرشار از شادی و شور می شود زیرا که این عناصر مجاهد را می بینم که آگاهترین و فداکارترین فرزندان خلق هستند و اینطور دست بالا می زنند و از ساده ترین مسایل جنبش تا پیچیده ترین آن را حل می کنند و هیچ توقعی هم ندارند و به قول یکی از دوستان تمام دارایی شان هم در یک کیف خلاصه می شود.

ابریشمچی: البته من آن «ورد»ی را که مسعود گفته بود شنیده‌ام، مسعود یک وردی در گوش همه ما به خصوص مسئولین خوانده است،

آن ورد ربط پیدا می کند به راز رازها، من یادم می آید، و همه جا هم گفته ام، به نظرم خیلی حرف حکیمانه بی است، مسعود به همه ما گفت: حواستان باشد! همه مجاهدین بایستی حواستان باشد، این مردم از هر اشتباه و ضربه، و مسأله بی می گذرند، به غیر از یک چیز. آن چیزی که مردم فراموش نمی کنند، ناجوانمردی است، این آن وردی است که من فکر می کنم مسعود در گوش هرکسی خوانده. فکر می کنم ورد خیلی درستی است، جوانمردی به معنای دقیق کلمه. یعنی واقعا وفادار ماندن به خلق، وفادار بودن به آرمان خلق، وفادار ماندن به آن چیزی که به خلق وعده داده ایم.

برگردیم به جنبه های دیگر بحث. می خواستم مقداری در مورد وضعیت سازمان در آخرین سرفصلی که بعد از جریانات اخیر که در عراق پیش آمد توضیح بدهید

جابرزاده : تا آنجا که به خط و سیاست بر می گردد خطوط روشنی در مورد مسأله جنگ و مسأله ماندن در عراق وجود داشت. تمرکز اصلی ما روی رژیم خمینی بود. ولی حقیقتش این است که اگر ما تشکیلات را جدا کنیم اصلا دیگر چیزی نمی توانست وجود داشته باشد. ظرف پیشبرد همین امور، دقیقا آن تشکیلاتی است که می تواند فهم کند که چگونه باید از تضاد های این مرحله پیچیده عبور کند. ببینید وقتی جنگ بوجود می آید نه فقط از نظر خطر جانی و

مخاطراتی که از نظر نظامی وجود دارد حتی از لحاظ ابهامات سیاسی و تناقضات خطی استراتژیک که یا مطرح می شود و یا در صحنه سیاسی وجود دارد مشکلات متعددی پیدا می شود. اگر تشکیلاتی نباشد که از لحاظ دیدگاهی از اینها عبور کرده باشد حتی نمی تواند خط سیاسی را خوب تشخیص دهد، خوب می دانید وقتی شرایط خطیر است فهم مسائل سیاسی استراتژیک بسیار بسیار بغرنجتر است، شما در نظر بگیرید در یک شرایط ساده و سهل نشسته اید. این فرق دارد با این که می دانید پشت تک تک کلمات پرداخت یک بهای خیلی سنگینی نهفته است. مثلاً شما می دانید که این کار را کردن و یا نکردن مثلاً برابر است با این که دهها نفر بایستی جانشان را فدا بکنند، این فرق می کند با این که ما در یک گوشه یی آسوده، فی المثل در گوشه یک کافه یا جایی که هیچ خطری برایمان ندارد نشسته باشیم، و راجع به اموری صحبت می کنیم که عواقبش اصولاً دامن ما را نمی گیرد. توجه کنید که از زمین تا آسمان فرق می کند با وقتی که ما در کانون خطر نشسته ایم و راجع به مسایل سیاسی، چشم اندازها، استراتژی و بعد مسایل جنبش حرف می زنیم و مسائلی وجود دارد که بایستی به آن پاسخ بدهیم، افرادی هم که می باید پاسخ دهند بایستی قیمت پاسخ مربوطه را خودشان بدهند. چرا که اگر قرار است که بمانیم و پایدار بمانیم و اصول مبارزه را حفظ کنیم، خوب بایستی قیمتش را پرداخت. بنابراین هم فهم مسایل و هم پرداخت قیمتش و هم عبور از اینها خودش حل و فصل تضادهایی را

طلب می کند که اگر از یک گوشه آن ساده رد بشوید، در قدم بعد، از سختی خطرات گرفته یا نمی دانم آسودگی کنار گذاشتنها گرفته تا ابهامات و پیچیدگیها به سراغ آدم می آید، به قول مهدی (ابریشمچی) این نیست که افراد مجاهدین یا این تشکیلات طور دیگری هستند، نه آدمهای معمولی هستند منتهی به دلیل وفاداری و ایمان از یک سو، و از آن طرف به دلیل پرداخت بها و به دلیل حل و فصل مسایل از جمله در حیطه تشکیلات از اینها می توانند عبور کنند چون این مسائل که گفتم فهم می شود و بعد آمادگی برای پرداختش ایجاد می شود. و بعد هم قدم به قدم مسایل حل و فصل می شوند. در مورد شرایط دوران اخیر هم باید در نظر داشت این تشکیلات توانسته در شرایطی که رژیم خمینی آمده و به قسمت زیادی از عراق تسلط پیدا کرده باقی بماند، حتما در این رابطه شما شنیده اید رژیم در جنوب عراق هزاران نفر آخوند وارد کرده است و بر مناطق زیادی را در عراق مسلط شده است. به نحوی که هم مقامات بالای عراق اعلام می کنند که دشمن اصلی ما رژیم آخوندی است، خوب رژیم در فردای بمبارانها به این هم اکتفا نکرد که فقط برود با آمریکا و انگلیس برای بمباران ما زد و بند بکند. در سراسر عراق هم با خریدن و با ریختن پاسدار و آخوند، موجی را ایجاد کرده بود، حتی کسانی که با مجاهدین ارتباط برقرار می کردند و سمپاتی داشتند را با وحشگری ترور می کردند و می کشتند، که نکند کسی سمپاتی خود را به مجاهدین ابراز کند. همان منطق چماقداری را که در ایران به کار می بست به عراق آورده بود. در

چنین شرایطی این تشکیلات توانسته برود با وجود تمام این توطئه‌ها چنگ در چنگ شود، خودش را حفظ بکند و با اشراف به این که چه می‌خواهد و چرا ایستاده و چرا بایستی این بها را بپردازد به مقاومتش ادامه بدهد، یک رسالتی را به دوش بکشد که بایستی اشرف باقی بماند. این بقاء و حفظ استمرار این تشکیلات در کنار مرزهای میهن و درسنگر شرف و مقاومت مردم ایران کار ساده‌ای نبود، اما این سازمان توانست مبارزه را پیش برده و هدایت کند. این همان ثروت عظیمی و بیکرانی است که در عین حال پنهان است. تشکیلات مجاهدین یعنی وحدت و تشکیلات از بزرگترین سرمایه و داراییهای عنصر انقلابی و اصولاً جریان انقلابی است. در صدر سرمایه‌های انقلاب همان وحدت و همان تشکیلات است چرا؟ برای این که وقتی یک مقاومت و یک سازمان و نیروی مبارزه است و رسالتش این است که می‌خواهد یک رژیم را سرنگون بکند، آن هم رژیمی مثل رژیم حاکم بر ایران را، خوب چه چیزی دارد به جز همین تشکیلات؟ همه کمبودها جبران می‌شوند به شرطی که این وحدت و این تشکیلات وجود داشته باشد و در نبود آن البته همه چیز هم نابود می‌شود.

آقای ابریشمچی، در جریان مسائل اخیر، مجاهدین نظم و دیسیپلین خیلی عجیبی از خودشان نشان دادند. به طوری که این مسئله توجه تمام دست اندرکاران قضیه و طرفهای مربوطه را به خودش جلب کرد. من بنا به تجربه شخصی خودم می‌فهمم

تربیت چنین انسانهایی که در این شرایط سخت که زیر آن بمباران شدید قرار می گیرند و یا آن طور مورد تهاجم قرار می گیرند بدون اینکه هیچ نقشی در آن داشته باشند بدون اینکه هیچ دلیلی وجود داشته باشد که به اینها حمله بشود خوب این احتیاج به یک تاریخ و فرهنگی دارند. همینطوری که نمی شود. این انسانها تربیت شده اند و این مقاومت محصول کار گذشته هایشان است. من می فهمم که چه مشقاتی در این مسیر طی شده تا یک کادر انقلابی یک کادر مجاهد تربیت بشود در این مورد شما خواهش می کنم اگر توضیحی دارید بدهید.

ابریشمچی: ببینید من اول بگویم که فکر می کنم پایه و اساس عبور نسل فعلی مجاهدین از این سختیها قبل از هر چیز ناشی از تقوای جمعی است که در سایه انقلاب ایدئولوژیک به دست آورده اند. من همیشه در درون خودم خواهر مریم و انقلابش را ستایش می کنم، و به درستی باید گفت که مجاهدین در عبور سرفرازانه خودشان از این مرحله در شهر شرف قبل از هر چیز مدیون انقلاب ایدئولوژیکشان هستند چرا؟ به دلیل اینکه به هر حال آنچه طاق فدا را بالا برده آن جاست. طاق فدا را بالا بردن یعنی چه؟ یعنی فرد باید تهی باشد از هر چیزی که علایق فردی را نمایندگی می کند. ولو این که این علایق علی الاصول مشروع و در سطح اجتماعی پذیرفته شده باشد. اگر

مجاهدین وارستگی و سبکباری ناشی از انقلاب ایدئولوژیک را نداشتند و به اصطلاح پلی به سمت عقب داشتند من تردیدی ندارم که عبورشان مطلقاً به این شکل نبود. نمی توانستند عبور کنند، و آآن هزار بار در مقابل خواهر مریم باید سر تعظیم فرود بیاوریم. باید در مقابل این ایدئولوژی که در زمان خمینی علاوه بر اینکه بهترین پاسخ آرمانی اجتماعی به جنبش مقاومت هست بهترین پاسخ به تک تک مجاهدین نیز بوده است. برای اینکه سطح فدا گذشت و فداکاری خودشان را ارتقا دهند. البته این به نظر من آزمایشگاهی بود برای ما. چرا که هر مسأله یی، هر پدیده ای، هر تئوری و هر اندیشه یی در یک جایی آزمایش می شود؟ در لوله آزمایش، توی بیمارستان، توی نمی دانم کارخانه. خوب این ایدئولوژی. این اندیشه و این آرمان در این یکسال و نیم به بهترین صورت از همه زوایا مورد آزمایش قرار گرفت. آنچه که خواهر مریم در انقلاب ایدئولوژیک خودش آورد. از یک سو ماحصلش این مقاومت قهرمانانه توسط مجاهدینی است که از کوره انقلاب در آمده بودند و از طرف دیگر در رأس آن میوه و ثمره متعالی ای داشت که خودش را در چهره مسئول اول مجاهدین نشان داد. آنجا که دیدیم این انقلاب به حق و تا چه حد این انقلاب پاسخ دوران بوده است. خواهر مژگان پارسایی در این دوره مجاهدین اشرف را فرماندهی کرد و آنها را از این فاز عبور داد.

اینکه شما سؤال کردید بها چطور پرداخت می شود دو نکته قابل ذکر است. اول مسأله آموزش است. برای اینکه افراد بتوانند از مراحل

سهمگین عبور کنند باید به لحاظ سیاسی از خطوط فهم دقیق و روشن داشته باشند که چه کار می کنند. این مسأله را هم شما می دانید که در ارتش آزادیبخش از رأس فرماندهی کلش خود برادر مسعود با نشست های طولانی قبل از وقوع حوادث حل کرده بود و کادرها همگی توجیه شده و به روشنی می دانستند چه می خواهند. کما اینکه هر کسی هم نمی خواست یا به هر دلیل راه را نمی فهمید در را به رویش باز گذاشته بودند. به قول ما در این سرفصل ابتلا چراغ ها را خاموش کردند که هر کس بتواند راهش را انتخاب کند. نکته دوم این که من در صحبت قبلی ام هم گفتم قیمت تک تک این سرفرازی ها و مقاومتها از طرف مجاهدین پرداخته شده، مثلا وقتی با هزار و چهارصد شهید ما از حماسه عقیدتی سیاسی فروغ جاودان عبور کردیم مجاهدینی که از آن حماسه بیرون آمدند دیگر از شته های حزب توده رویشان نبود چرا که آنها به وظیفه خودشان در زمان خودش قیام کردند، انقلاب ضمن اینکه یک کار سیاسی است، پرداختی است که تشکیلات مجاهدین سرزنده بماند. به همین دلیل هم هست که می گویم به هر قیمت باید واردش شد. چون اگر مجاهدی از آن بگذرد و به وظیفه دوران قیام نکرده باشد که دیگر مجاهد نیست، علاوه بر این مطلبی را که من می خواهم اشاره بکنم این است که تک تک مجاهدین باید قیمت تشکیلات خودشان یعنی زندگی جمعی را بپردازند، چون در محور زندگی تشکیلاتی یک تضادی هست. تضاد بین زندگی جمعی و زندگی فردی. آدم وقتی

خودش هست «چهار دیواری اختیاری» خانه خودش است، می رود سر کار و زندگی خودش را می کند، در کادر قوانین کشورش هر کاری دلش خواست می کند ولی این حرفها در یک تشکیلات جواب ندارد. اگر بخواهیم در تشکیلات این کار را بکنیم تشکیلات دو روزه متلاشی می شود. باید قیمت داد. چطوری باید قیمت داد؟ باید اصول شناخته شده و علمی تشکیلاتی را رعایت کرد، 7 اصل تشکیلاتی این هفت اصل که هفت اصل علمی هستند. نمی شود از آنها اطاعت و تبعیت نکرد. اجرای این اصول قیمت می خواهد یعنی باید افراد قیمت بدهند، مثلا ما براساس یک اصل ساده انقلابی می گوییم انتقاد و انتقاد از خود، انتقاد و انتقاد از خود هم معنا و مفهومش این است که عنصر مجاهد در داخل تشکیلات باید بداند برای اینکه اندیشه ها سبک کارها و ارزشهای غلط را در خودش و دیگران جایگزین کند با اندیشه ها و سبک کارهای درست و بتواند پاسخگوی مسایل روزش باشد بتواند به نیازهای مبارزاتی در بیرون جواب بدهد باید هر جا اشتباه کرد انتقاد بکند از خودش و اگر بهش انتقاد می کنند از روی عناد و فردیت و غرور پس نزنند. ولو اینکه این انتقاد خیلی سهمگین باشد. مثلا طرف رفته به خیال خودش خدمت کرده. به او می گویند که آقا اشتباه کردی. کارت غلط بوده خوب او باید بپذیرد و نباید بگوید خوب من یکماه است شب و روزم را صرف این پروژه کرده ام. ببینید این کار آسانی نیست در جامعه عادی مردم نمی توانند این کار را بکنند و اصلا خیلی وقتها نمی شود نزدیک شد به یک نفر که بگوییم اشتباه کرده

ای. باید کلی تعارف کرد تا آدم بتواند به یک نفر بگوید تو این اشتباه را کرده ای. خوب، در انتقاد از خود این قیمت را باید پرداخت. نمی شود از پرداخت این قیمت پرهیز کرد. یا مثلاً در جریان رشد و تکامل سازمان وضعیت ایجاب می کند که کادرهای جوان سر کار بیایند. بعضی وقتها صلاحیت کادرهای جوان از کاردهای قدیمی در بعضی از زمینه ها خیلی بیشتر است. در مجاهدین این یک سنت است که چون اصل بر وحدت فرد و مسئولیت است کسی که ذیصلاح تر است می شود مسئول و فرمانده، و این عنصر قدیمی باید بپذیرد، نه تنها باید بپذیرد، که به او کمک کند در جای خودش استوارتر بشود. اگر تجربه ندارد و به دلیل صلاحیت ایدئولوژیک یا هر دلیل دیگری آمده شده مسئول بنده، مسئول شما و کسی دیگر کمکش کرد تا آن فرد اتفاقاً در جای خودش بتواند جا بیفتد. کسی نمی تواند بگوید که من قیه دارم، من قدیمی ترم و من سابقه دارم. البته اینها نمی تواند به صورت منت و تکلف باشد. بلکه باید به صورت یک ارزش در روابط و مناسبات عمل کند. مثلاً الان در سازمان مجاهدین این ارزش شده، به خصوص بعد از انقلاب ایدئولوژیک و به خصوص بعد از سیالیت ایدئولوژیکی که خواهان پیشگام ما در سازمان مجاهدین به جای گذاشتند، که هر کسی که بیشتر فعال است و بهتر می تواند کاری را پیش ببرد او را مسئول آن کار می گذارند. اینها اشکال دیگری است از پرداخت درون سازمان مجاهدین که خوب وجود دارد. به همین دلیل انتقاد و انتقاد از خود را نمی شود تعطیل کرد. اسمش را می گذارند «عملیات

جاری» یعنی غیر قابل توقف جریان دارد. چرا؟ هر قدر شرایط سهمگین تر و مشکل تر باشد آدم برای اینکه کار خودش را تصحیح بکند نیازمندتر است. اینها از آدم قیمت می گیرد و آسان نیست. گاهی به عواطف فرد کلی فشار می آید و همه کارهایی که کرده زیر علامت سوال می رود اما باید به سادگی و با روی خوش بپذیرد.

من همیشه وقتی به موضع گیریهای سیاسی و ایدئولوژیکی سازمان نگاه می کنم جدا از حقانیت ایدئولوژیک و صحت خطوط و استراتژی سازمان و باز هم گذشته از نجابت فردی و پاکبازی تک تک مجاهدین یک نوع پختگی در این سازمان می بینم. یک علو طبع. بزرگواری. متانت و خلاصه پختگی که از همان سالهای گذشته در سازمان دیده می شد. می خواستم ببینم که اولاً برداشتم درست است؟ و اگر درست است در این مورد می توانید مثالی برای ما بزنید؟

جابرزاده : بله، قطعاً حرف شما درست است. خوب مثالهایی هم می شود زد. ولی اجازه بدهید که قبل از آن یادآوری کنم این مسأله از همان اصول و پایه های اساسی که سازمان مجاهدین برش بنیان گذاشته شده سرچشمه می گیرد. و در کانون آن هم همان عنصر صداقت و فدا در راستای تحقق رهایی و آزادی مردم است. فدا و صداقت سازمان مجاهدین را قبل از هر چیز از هر گونه شائبه فرصت

طلبی، منفعت طلبی، و حتی اصالت دادن به منافع تاکتیکی در مقابل مصالح استراتژیک و اصول و پرنسیپها تضمین کرده است. به همین دلیل واقعیتش این هست که، سازمان در جایگاه مسئول نسبت به سرنوشت جنبش و خلق است و هر چیزی را به این معیار می سنجد ولو اینکه هر قیمتی برای خودش داشته باشد و هر بهایی را پردازد. آن متانتی که می گوئید از این در می آید فی المثل در غیر زمینه اصلی، تضادهای فرعی با جریانات سیاسی دیگر را در نظر بگیریم. سازمان مجاهدین طی این پروسه 4دهه حیات خودش هیچگاه در هیچ موردی پیشتاز و پیشگام در تشدید تضادها و جنگ و دعواها با سایرین نبوده است. همیشه این دیگران بودند که شروع می کردند و حتی تا مدتها سازمان مجاهدین تلاش می کرد که به روی خودش نیاورد و تا آنجا که ممکن است اختلافات را به صحنه اصلی سیاسی نکشاند. چون قبل از هر چیز در قبال منافع خلق و جنبش مسئول است. از طرف دیگر می داند که تشدید تضادهای فرعی جز به نفع دشمن اصلی نخواهد بود. درست به همین دلیل خودش قبل از همه به این وفادار است که مبدا تضادی رو بشود که دشمن آن را بتواند تشدید کند. از آنجا که سازمان مجاهدین بر مبنای همان مسئولیت و اصالت دادن به اصول و پرنسیپها حرکت می کند اینطوری نمی سنجد که شرایط ساده است یا نه. چه کارهایی می شود کرد؟ یا اینکه چه چیزی سود بلافاصله یی دارد که آن را در مقابل آنچه که درست است و باید صورت گیرد، انجام بدهد. سازمان همواره به این پرنسیب پایبند

بوده ولو که قیمت سنگینی برایش پرداخته باشد، آن متانتی که می گوئید این است. خوب شرایط ممکن است شرایط بازی باشد. قیمت این و یا آن خط خیلی هم زیاد متفاوت نباشد. ولی از آنجا که سازمان مجاهدین به مسئولیت و رسالت آزادی خلق فکر می اندیشد اول فکر می کند که کدام حرکت، کدام مسیر، کدام استراتژی و کدام سیاست و حتی تاکتیک در جهت این است که به دشمن اصلی خلق و مردم ضربه می زند و به مسیر آزادی کمک می کند. حالا این چیز ممکن است در مقطع قیمت خیلی سنگینی داشته باشد. نه فقط به لحاظ خطرات جانی، شهادت، میزان اعدام، ضربه نظامی و امثالهم بلکه اغلب علاوه بر همه اینها به لحاظ سیاسی هم بهای سنگینی را می طلبد. آدم وقتی تاریخ جنبش ها را مطالعه می کند می بیند که ریسک های سیاسی که این سازمان در طول حیات خودش پذیرفته و به استقبالش رفته و قیمتی که پرداخته حقیقتاً کمتر نظیر دارد و مشابهش پیدا نمی شود. مثلاً آلان صحبت انقلاب ایدئولوژیک بود. شاید کسانی که آن زمانها، یعنی 20 سال پیش، را به خاطر نیاورند. آن زمانی را که رژیم خمینی با تمام دجالیت با همه ارتجاعی بودن با تمامی گستاخی و طینت ضد بشری اش، چه لجن پراکنیهایی که نمی کرد. همین طور تمام مدعیان دیگر در امر صلح و هکذا. چه کسانی که وطنهای نداشته شان را در امر صلح و مقابله با جنگی که خمینی خواستارش بود برخ می کشیدند. منظورم این است که آن متانتی که ازش صحبت می کنیم به دلیل همین وفا داری به اصول و پرداخت قیمت برای آن

آرمانهای مبارزاتی است، از همین رو همیشه سختی را برای خودش تحمل می کند برای اینکه آزادی و آسایش را برای خلقش می خواهد، بر خلاف منطق رایج «سیاسی» در گیومه. در واقع سیاست به معنای فرصت طلبانه اش که هر چیزی را می چسبد که منفعت بلافصل دارد، و هر چی قیمت دارد آن را پس می زند.

از مقوله تشکیلات مجاهدین، خمینی، آخوند ها و اضداد مقاومت بسیار بسیار گزیده هستند. در این سالها تشکیلات مجاهدین به صورت بسیار نا جوانمردانه بی مورد تهمت و افتراهای بسیار زیادی قرار گرفت به نظر شما دلیل این مسأله چیست؟

جابرزاده: دلیل این مسأله دقیقاً آن چیزی است که از نقطه عکس انقلاب و مبارزه در هیأت تشکیلات تبلور و تجسم پیدا می کند، انقلاب برای آزادی و سرنگونی رژیم بدون تشکیلات انقلابی میسر و متصور نیست، امکان پذیر نیست. نفس مبارزه کردن و جنگیدن با این رژیم وحشی و قرون وسطایی ارزشی مقدس است. ارزشی که برای هر عنصر آزادیخواه و حتی هر انسانی که جوهره انسانی خودش را حفظ نموده، قابل تقدیس و احترام انگیز است. بنابراین اینکه رژیم بیاید و مستقیم دریاة مضرات مبارزه علیه خودش را بگوید که چیز مسخره و مضحکی است. هر مدعی دیگر هم بخواهد نفس مبارزه کردن و

جنگیدن عیله این رژیم را زیر علامت سؤال ببرد قبل از هر چیز خودش را رسوا می کند. درست به این دلیل که آخوند ها و رژیم آخوندی شگردی دجالگرانه پیدا کرده اند. دم و دنبالچه ها و ایادی رژیم هم، به تشکیلات مجاهدین با انواع تهمت ها و بر چسب زدنهای ردیالانه از قبیل شکنجه و اعدام تا اینکه در مجاهدین دموکراسی نیست و سرکوب است و حتی انواع و اقسام فسادها که فقط شایسته خود آخوند ها و پاسداران خمینی صفت است حمله می کنند. در حالی که این تهمتها در واقع فراکنی همه جنایاتی است که خودشان را در عریانترین شکل بر گرفته. اینها خوب می دانند که برای مبارزه، مثل هر محتوا و هر مظلوف دیگری ظرف خودش را می خواهد. اگر ظرف نباشد محتوا از بین می رود. در نظر بگیرید این لیوان آب را، من می خواهم آب بخورم، باید این آب را بریزم در لیوان تا بتوانم آن را بخورم خوب ظرف را از من بگیری می ریزد روی زمین و محتوا از بین می رود. مبارزه هم همین طور است. اگر تشکیلات را از مبارزان بگیرید چگونه می توانند مبارزه کنند؟ و چگونه می شود این رژیم را سرنگون کرد؟